

تاریخ اسماعیلیه

اغلب دوره فاطمیان را به عنوان عصر طلایی نهضت اسماعیلی، و «میان پرده ای» در تاریخ اسماعیلیه معرفی کرده‌اند.



عصر فاطمیان: دولت و دعوت

حشمة انداز: کلمه

اغلب دوره فاطمیان را به عنوان عصر طلایی نهضت اسماعیلی، و «میان پرده ای» در تاریخ اسماعیلیه معرفی کرده‌اند. بدون تردید تأسیس خلافت فاطمی در ۲۹۷ / ۹۰۹ در شمال آفریقا، اوج موفقیت و پیروزمندی اسماعیلیان نخستین را مشخص می‌سازد؛ زیرا سرانجام دعوت دینی - سیاسی اسماعیلیان به برقراری دولتی منجر شد که رئیس آن یک امام اسماعیلی بود. و این موفقیت کوچکی نبود. پیشوای یک جنبش سری انقلابی با اجتناب و طفره ماهرانه از رودرویی با نیروهای نظامی عباسیان، یک خلافت جدید شیعی بنیاد گذاشته بود. استقرار خلافت فاطمیان نه تنها موفقیت بزرگی برای اسماعیلیان بود که برای اولین بار صاحب یک دولت مهم تحت رهبری امامشان می‌شدند، بلکه برای تمام شیعیان بود. شیعیان از زمان علی ابن ابیطالب (ع) به بعد، شاهد رسیدن یک علوی از اهل بیست به مقام رهبری واقعی یک دولت مهم اسلامی نبودند. بنابراین، پیروزی فاطمیان، صلاک کامیابی یک آرمان شیعی بود که مدتها انتظار تحقق آن می‌رفت، ولی بر اثر شکستها و نامرادیها، بیش از دو قرن به تعویق و تأخیر افتاده بود.

امام اسماعیلی همیشه ادعا کرده بود که چون منصوص و منصوب از جانب خداوند و پیشوای روحانی بری از لغزش مسلمانان است تنها او دارای مرجعیت مشروع دینی است. اما عباسیان، همچون امویان پیش از آنها، جز غاصبانی نیستند که امامان علوی را از حق مسلمشان بر رهبری امت مسلمان محروم ساخته اند. به هر حال، با پیروزی فاطمیان در شمال آفریقا، جریان حوادث در آن گوشه دورافتاده از جهان اسلام، دستخوش چرخشی جدی شد. امام اسماعیلی با به دست آوردن قدرت سیاسی، و سپس تبدیل دولت نوپای خود به یک امپراتوری وسیع و پررونق با سيطرة عباسیان و تفسیر و تعبیرهایی که اهل سنت از اسلام پرداخته بود، از دیدگاه تشیع به چالش پرداخت. اکنون کیش اسماعیلی نیز جایگاه خود را که مدتهای مدید از آن غفلت شده بود، در میان جوامع دینی که تحت حمایت دولت بودند و تعبیری از آن خویش از اسلام داشتند، یافته بود. از این رو، خلیفه و امام اسماعیلی فاطمی می‌توانست چون سخنگوی اسلام شیعی به طور کلی عمل کند، همانگونه که خلیفه عباسی سخنگوی اسلام اهل تسنن بود، و وضعیت فاطمیان، حتی پس از به قدرت رسیدن آل بویه شیعی مذهب در دهه ۳۲۰ / ۹۳۰ بدون تغییر باقی ماند، نه فقط به خاطر آنکه بوئیان از تبار علوی نبودند و داعیه مرجعیت و اقتدار دینی نداشتند، بلکه مهمتر از اینها، به خاطر آنکه اجازه دادند خلیفه ناتوان و زبون عباسی اسماً به عنوان پیشوای اسمی اسلام سنی بر سر قدرت بماند. وقتی که در نیمه قرن پنجم / یازدهم سلجوقیان متعصب سنی مذهب جایگزین بوئیان شیعی مذهب شدند، و اربابان جدید خلافت عباسی گشتند، مقام خلیفه در بغداد به عنوان رهبر اسمی اسلام سنی مذهبان نه تنها از نو تثبیت شد بلکه تحکیم بیشتری پیدا کرد.

اسماعیلیان در دوره «میان پرده ای» فاطمی اجازه یافتند که آشکارا، بدون ترس از تعقیب و سیاست در درون قلمرو فاطمیان به پیروی از معتقدات دینی خویش بپردازند، و حال آنکه در بیرون از مرزهای دولت خویش مانند قبل ناچار به رعایت تقیه بودند. در واقع، با استقرار دولت فاطمی نیاز به ترویج یک مذهب دولتی و یک قانون نامه شرعی پدید آمد، هر چند مذهب اسماعیلی هرگز نمی‌بایست بر مردم سرزمینهای تحت حکومت فاطمیان تحمیل شود. قوانین مذهب اسماعیلی که در مرحله استتار و زیرزمینی بودن جنبش اسماعیلی وجود نداشت، در اوایل دوره فاطمی تدوین شد. اکنون اسماعیلیان فاطمی دارای هم‌مذهب فقهی خود بودند، همانگونه که نظامهای عمده فقه اهل تسنن وجود داشت، و همانگونه که شیعیان امامی اثنی عشری دارای مذهب [فقهی] جعفری بودند.

خلفا و امامان فاطمی در راستای دعاوی کلی و جهانی خود، با رسیدن به قدرت، فعالیت‌های خود را در امر دعوت رها نداشتند. آنان با این هدف که مرجعیت و اقتدار خود را بر همه امت اسلام و دیگر امتهای بگسترند، در واقع شبکه داعیان خود را، که از جانب آنها به عنوان مبلغان دینی - سیاسی در داخلی و خارج قلمرو فاطمیان فعالیت می‌کردند، حفظ کردند. خلفا و ائمه فاطمی، بویژه پس از آنکه مقر دولت به مصر انتقال یافت، توجه خود را به امور داعیان خویش معطوف داشتند؛ فتح مصر در سال ۳۵۸ / ۹۶۹ خود مرحله میانجی را در استراتژی فاطمیان برای توسعه قلمرو خود به سوی شرق نشان می‌داد. قاهره که به دست فاطمیان به عنوان یک شهر سلطنتی بنیان گذاشته شده بود پایگاه سازمان پیچیده مبتنی بر سلسله مراتب آنها در کار دعوت گشت. رهبری عالی دعوت اسماعیلی و دولت فاطمی حق ویژه خلیفه و امام فاطمی بود. برای تربیت داعیان و تعلیم اسماعیلیان عادی سازمانها و تأسیسات دانش و تعلیمی خاصی به وجود آمد. داعیان فاطمی که در علم کلام و الهیات تحصیل کرده بودند، در عین حال عالمان و نویسندگان جامعه خویش نیز بودند، و آنچه را که بعدها متون قدیم ادبیات اسماعیلی درباره موضوعات بی شمار ظاهری و باطنی می‌شد، پدید می‌آوردند. داعیان دوره فاطمی سنتهای فکری متمایزی ایجاد کردند. بخصوصی، بعضی از داعیان شرقی سرزمینهای ایرانی کلام اسماعیلی را با سنتهای مختلف فلسفی در آمیختند و نظامهای فکری مابعدالطبیعی پیچیده و

۱. المهدی (934-909 / 322-297)
۲. القائم (946-934 / 334-322)
۳. المنصور (953-946 / 341-334)
۴. المعز (975-953 / 365-341)
۵. العزیز (996-975 / 386-365)
۶. الحاکم (996-975 / 386-386)
۷. الظاهر (1094-1036 / 427-411)
۸. المستنصر (1094-1036 / 487-427)
۹. المستعلی (1101-1094 / 495-487)
۱۰. الامر (1130-1101 / 524-495)
۱۱. الحافظ

به عنوان نایب الخلافه (1132-1130 / 526-524)

به عنوان خلیفه (1149-1132 / 544-526)

۱۲. الظافر (1154-1149 / 549-544)

۱۳. الفائز (1160-1154 / 555-549)

۱۴. العاضل (1171-1160 / 567-555)

تقسیم اعداد ترتیب جانشینی خلفای فاطمی را نشان می دهد. خلفای فاطمی را از المهدی تا مستنصر، اسماعیلیان فاطمی آن عصر، و پس از آن، همه نزاریان و مستعلیان (مستعلویان) امام می شناختند. پس از مستنصر، نزاریان و مستعلیان به سلسله ائمه جداگانه ای قائل بودند؛ نزاریان هیچ یک از خلفای بعدی فاطمی را به امامت نمی شناختند. همه اسماعیلیان مستعلوی مستعلی و آمر را امام می دانستند؛ خلفای فاطمی بعدی (۱۱ - ۱۴) را تنها اسماعیلیان حافظی مستعلوی به امامت قبول داشتند.

با مرگ مستنصر در سال ۴۸۷/۱۰۹۴ اسماعیلیان برای همیشه به دو گروه نزاری و مستعلی، به نام دو پسر مستنصر که ادعای جانشینی او را داشتند، شدند. از این زمان به بعد، نزاریان و مستعلیان (مستعلویان) از دو سلسله از امامان مختلف پیروی می کردند، و پس از این شقاق هرگز میان آنها وحدت مجدد ایجاد نشد. نزاریان چنانکه خواهیم دید یک دولت سرزمینی در ایران و شام تشکیل دادند، و تا زمانی که مغولان در ۶۵۴/۱۲۵۶ آن دولت را برانداختند از اقتدار سیاسی بهره مند بودند. اسماعیلیان مستعلوی خود در ۵۲۶/۱۱۳۲ به دو شاخه طیبی و حافظی تقسیم شدند. تنها مستعلویان حافظی خلفای فاطمی بعدی را امام خویش می شناختند.

آخرین مرحله خلافت فاطمی، ۴۸۷ - ۱۰۹۴/۵۶۷ - ۱۱۷۱ دورانی پرتلاطم و آشوبناک بود. دولت فاطمی که اینک به مصر خاص تقلیل یافته بود تقریباً همیشه دستخوش بحرانهای سیاسی و اقتصادی بود که دسته بندیهای شدید و بی نظمی در درون قشون فاطمی بر وخامت آن می افزود. خلفای اخیر فاطمی همه پیش از وقت و نابهنگام درگذشتند، و جز بازیچه‌ای در دست وزیران خویش، که از زمان بدرالجمالی (فت ۴۸۷/۱۰۹۴) زمام قدرت را در دولت فاطمیان در دست داشتند، نبودند. مسخره آمیز آنکه، این به دست آخرین وزیر دولت فاطمی، صلاح الدین بود که به حکومت فاطمیان در ۵۶۷/۱۱۷۱ خاتمه داده شد.

تأسیس ره تحکیم خلافت فاطمه .

چنانکه گفتیم عبدالله المهدی در سال ۲۸۹/۹۰۲، اندکی پیش از طغیان فعالیت‌های : تباهی آور پسران زکریه و بدویان شام، سلمیه را ترک کرده بود. اندکی بعد هویت المهدی و جای تقریبی او بر کارگزاران عباسی که جستجویی پیگیر برای دستگیری او به راه انداخته بودند، آشکار شد. در نتیجه، رهبر اسماعیلی بار دیگر مجبور به فرار از مأمن موقت خود در رمله، پایتخت فلسطین، شد. حاجب المهدی، جعفر شرحی دقیق و تفصیلی از بقیه سفر پرمخاطره مخدوم خویش به جای گذاشته است. در اوایل سال ۲۹۱/۹۰۴ گروه کوچکی که مهدی را همراهی می کردند به مصر رسیدند که در آن زمان تحت حکومت نیمه مختار طولونیان بود. در آنجا داعی اصلی محل، نامش ابوعلی، که مدتها بود به کار پراکندن دعوت اسماعیلی در مصر اشتغال داشت، المهدی را پذیرفتار شد. ابن حوقل جغرافیدان و جهانگرد مطلع نیمه دوم قرن چهارم / دهم، که احتمال دارد در خدمت فاطمیان بوده باشد، در نهایت غرابت می نویسد که این داعی ابوعلی کسی جز حمدان قرمط نبوده است. اگر این ادعا را جدی بگیریم، معنیش آن خواهد بود که پس از شقاق سال ۲۸۶/۸۹۹ حمدان دوباره به بیعت با المهدی بازگشته و با نام و هویتی جدید به خدمت او درآمده است.

این امر هرگونه می خواهد باشد، مهدی مدت یک سالی در فسطاط یا قاهره کهن، پایتخت طولونیها، درزی پیشین خود، یعنی به عنوان یک بازرگان هاشمی، به سر برد. در سال ۲۹۲/۹۰۵ همان سپاهیان عباسی که گرویدگان بدوی پسران زکریه را در شام، که یکی دیگر از قلمروهای طولونیان محسوب می شد شکست داده بودند به مصر گسیل شدند تا حکومت مستقیم عباسیان را از نو در آنجا مستقر سازند. این تحولات ماندن مهدی را در مصر غیرقابل دفاع ساخت. وی برخلاف انتظار همه همراهان خود در طول سفر، به عوض آنکه به یمن برود تصمیم گرفت به سرزمین کنامه در مغرب برود، جایی که داعی ابوعبدالله شیعی از پیش توفیق زیادی به دست آورده بود. مهدی به احتمال زیاد از آن روی از رفتن

حکومت فاطمیان در شمال آفریقا تنها در دوره خلافت چهارمین خلیفه و امام فاطمی، یعنی ابوتیمیم معد المَعزالدین الله (۳۴۱-۳۴۵ / ۹۵۳ - ۹۷۵) کاملاً استقرار پیدا کرد. معز با استفاده از ثبات و آرامش کشور که عمدتاً در نتیجه وفاداری بربرهای کنامه و صنهاجه به دست آمده بود، توانست در جنگ و در دیپلماسی خط مشیهای موفقیت‌آمیزی را دنبال کند، که منتج به گسترش سرزمین و قلمرو و هدف کلی وی بسط اقتدار کلی و سیطره فاطمیان در برابر رقیبان بزرگشان، یعنی امویان اسپانیا، امپراتوری بیزانس، و بالاتر از همه خلفای عباسی بود. مآخذ و منابع پر است از ستایش هنر سیاستمداری و حذاقت معزز در دیپلماسی. وی همچنین سازمان دهنده ای ماهر بود و قدمهای مهمی در تکامل نهادها و مؤسسات سیاسی، اداری و مالی برداشت. بر روی هم، المعزالدین الله نقشی قاطع و مهم در تبدیل خلافت فاطمی از یک قدرت محلی به یک امپراتوری بزرگ داشت، و نیز باعث عروج زندگی عقلانی و هنری، و شروع تکامل یک تمدن درخشان که در کرانه های نیل به شکوفایی کامل رسید، شد.

معز در موضوعات ادبی و علمی متبحر بود، و علاوه بر بررسی و تدقیق در آثار قاضی النعمان (فت ۳۶۳ / ۹۷۴)، بزرگترین فقیه اسماعیلی دوره فاطمی، خود نیز بویژه توجه خود را به تبلیغ و اشاعه کیش اسماعیلی در خارج از قلمروهای فاطمیان معطوف داشت؛ و کوشش کرد تابعیت و مطاورعت قرمطیان جدیدین سرزمینهای شرقی را به دست آورد، و تا حدی هم موفق شد. خط مشیهای معز، از جمله سیاستهای او در قبال مسائل کلامی و فقهی در آثار قاضی النعمان و در زندگینامه ای که جوذر (فت ۳۶۲ / ۹۷۳) از غلامان و معتمدان نخستین چهار خلیفه فاطمی، از او نوشته است به صورت مستند باقی مانده است.

در همان حال که اصحاب جدل اهل سنت، پس از استقرار خلافت فاطمی، بر شدت تبلیغات ضد اسماعیلی خورد می افزودند، و مدعی بودند که اسماعیلیان چون بر تأویل باطنی احکام شرع دست یافته اند، دیگر شریعت را رعایت نمی کنند، فاطمیان از آغاز روی کار آمد نشان توجه خویش را هرچه بیشتر بر موضوعات شرعی معطوف داشتند. در واقع، ادبیات اسماعیلی دوره فاطمی به راههای مختلف بر جدایی ناپذیری ظاهر و باطن شریعت، بر جدایی ناپذیری اوامر و نواهی ظاهر شرع و معنای باطنی و حقیقی آنها، حکم می کند. هر آینه، نخستین فاطمیان از جهت آنکه مکتب فقهی اسماعیلی متمایزی نداشتند، در عمل با یک مسئله بنیادی می داشتند. تدوین احکام اسماعیلی از زمان خلافت مهدی آغاز شد، زیرا در آن زمان بود که تعالیم فقهی شیعه به عملی گذاشته شد. گویند که افلاح ابن هارون تألیف کرد. جالب است که در این ارتباط خاطرنشان سازیم که از روزگار افلاح، قاضی القضاات فاطمی اغلب منصب داعی الدعای هم داشت، یعنی زمام امور دعوت در باطن یا معنای درونی آن متحداً در دست شخص واحدی گذاشته شده بود که تحت هدایت و قیومت فائقه امام زمان خود قرار داشت.

ترویج و تبلیغ مذهب یا مکتب فقهی اسماعیلی عمدتاً نتیجه کوششهای قاضی ابوحنفیه نعمان ابن محمد ابن منصور تمیمی، معروف به قاضی نعمان (القاضی النعمان) است که رسماً از جانب معز مأموریت یافت که جامع فقه اسماعیلی را فراهم آورد. قاضی نعمان از زمان مهدی در سمتها و مشاغل مختلف در خدمت فاطمیان بود، و در ۳۳۷ / ۹۴۸ منصور او را به بالاترین منصب قضایی در دولت القضااتی تأیید کرد، و نیز به وی اجازه داد که هر روز جمعه بعد از نماز ظهر «مجالس الحکمه» را تشکیل دهد. قاضی نعمان به شیوه ای منظم و منضبط احادیث فقهی کاملاً موثق و تثبیت شده ای را که از اهل بیت روایت شده بود براساس آثار کلینی و دیگر فقها و محدثین و مراجع پیشین شیعه جمع آوری کرد. حاصل کوششهای مقدماتی او به صورت مجموعه زبده عظیمی به نام کتاب الايضاح بیرون آمد که متأسفانه تنها قطعات کوچکی از آن باقی است. پس از آن، قاضی نعمان چند تلخیص از ایضاح تهیه کرد که فاطمیان از آن به عنوان مجموعه های فقهی نیمه رسمی استفاده می کردند. تلاشها و مساعی قاضی نعمان در تألیف کتاب دعائم الاسلام به اوج خود رسید؛ این کتاب را معز با دقت خواند و به عنوان قانون نامه رسمی دولت فاطمی مهر تأیید بر آن زد. معز در واقع از همه خواست که دعائم را مطالعه کنند و از آن نسخه بردارند، و دستور داد که به طور منظم هر هفته در مجالس الحکمه خوانده شود. اینک اسماعیلیان نیز مانند اهل سنت و جوامع شیعی، غیراسماعیلی نظامی قانونی و فقهی از آن خود داشتند، و نیز انموذج و الگویی از حکومتداری را طرح افکنده بودند.

فقه اسماعیلی به صورتی که قاضی نعمان طرح افکنده بود برای اصلی اعتقادی الاسلام که درباره ولایت است توضیحی روشن یافته است. در این فصل ضرورت شناخت امام محق زمان مورد بحث قرار گرفته و مشروعیت یک دولت علوی تحت فرمانروایی خاندان پیامبر از نظر اسلام اثبات گشته است. در نتیجه، مرجعیت و اقتدار یک امام علوی معصوم و تعالیم او سومین منبع فقه اسماعیلی، پس از قرآن و به این ترتیب، قاضی نعمان مبانی عقیدتی مشروعیت حکومت فاطمیان را به عنوان امامان فرمانروا پایه گذاشت، و نیز ادعاهای کلی و جهانی آنها را مورد تأیید منابع سنی و چه شیعی، برای گردآوری حدیث و جدا کردن صحیح آن از سقیم، و تدوین قانون نامه فقهی فاطمی، استفاده کرد. از این رو در نظام فقهی که در کتاب دعائم الاسلام عرضه شده تأثیرات شدید شیعیان زیدی و اثنی عشری هویداست، همچنانکه در آن سعی شده است که میان اصول عقاید اسماعیلی و معتقدات مذهب فقهی مالکی که در آفریقه رایج بوده آشتی داده شود. قاضی نعمان که از نزدیک از هدایت و راهنماییهای معز برخوردار بود، به مفهومی موضع در اقلیت جهان اهل تسنن از نو رابطه برقرار سازد، و هدفش از این کار ظاهراً کاستن از انزوای مخاطره آمیز اسماعیلیان به عنوان یک طبقه حاکم در وسط محیطی عمدتاً غیر اسماعیلی بود. قاضی نعمان پایه گذار خاندانی از قاضی القضاات های دولت فاطمی نیز بود، اما پس از او، تحویل و تکاملی مهمی در فقه اسماعیلی پدید نیامد. کتاب دعائم الاسلام در تمام قرنهای در میان

دولت فاطمیان مهمترین بخشی از تاریخ اسماعیلیان است. فاطمیان دولت قدرتمندی را در شمال آفریقا به وجود آورده و توانستند حدود دویست و پنجاه سال (۲۹۷ - ۵۶۷ هـ) بر سراسر شمال آفریقا حکومت کنند. استقرار و استمرار خلافت فاطمیان در سال ۲۹۷ هجری تا ۵۶۷ هجری یکی از درخشانترین دورانهای تمدن اسلام را رقم زد. یکی از ماندگارترین آثار تمدن فاطمیان شهر قاهره و دانشگاه الازهر است. دولت فاطمیان دوره ظهور و حضور ائمه اسماعیلی در رأس یک قدرت سیاسی است که توانست در مسیر حرکت خود، مخالفان اعتقادی خویش یعنی قرامطه را مضمحل سازد و خود به تنهایی پرچمدار دیدگاه رسمی اسماعیلیان گردد. این دولت در طول دویست سال با عباسیان، آل بویه و سلجوقیان در تعارض و جنگ بود و در اواخر نیز با صلیبیان مسیحی روبرو گردید. اسماعیلیان در این دوره اعتقادات خود را نظم بخشیده و دانشمندان بسیاری را پرورش دادند. امامان اسماعیلی در مقام خلیفه به تنقیح و تبیین اعتقادات اسماعیلیان نخستین و قرامطه پرداخته و از آن دسته اعتقاداتی که باعث دردسر آنها می شد، همچون اباحه گری، دست کشیدن و به ظاهر سنن اسلامی مثل باطن اهمیت دادند. اگر دوره ای از دوره های اسماعیلیان، فقیه و قاضی برجسته داشته است، فقط این دوره است. بنابراین در این فصل به چگونگی استقرار و گسترش دولت فاطمیان پرداخته و بیشتر توجه ما در این بخش به اموری است که به نحوی به اعتقادات آنها مربوط بوده و باعث روشن تر شدن آن می گردد.

ابوعبدالله شیعه، در شمال آفریقا

بهترین منبع درباره فعالیتهای اسماعیلیه در شمال آفریقا و تاسیس حکومت فاطمیان و فعالیتهای ابوعبدالله شیعی و خروج عبیدالله المهدی از شام به مصر کتاب افتتاح الدعوة قاضی نعمان است. حسین بن احمد معروف به ابوعبدالله شیعی در نیمه دوم قرن سوم هجری نزد ابن حو شب (منصورالیمین) داعی بزرگ یمن قواعد تبلیغ اسماعیلیه را فراگرفت و از طرف منصورالیمین، برای تبلیغ کیش اسماعیلی به مغرب ارسال شد. او به همراهی برادرش ابوالعباس عازم مغرب شد و در سال ۲۸۰ ق به شهر کتامة در افریقیه رسید. وی قلعه ایکجان را مقارن دعوت خود قرار داد و توانست در مدت کوتاهی اهالی آن قلعه را با خود همراه سازد. ظلم حاکمان اغالبه و امویان در اسپانیا باعث گسترش هرچه بیشتر افکار ابوعبدالله شد. روش ابوعبدالله در تبلیغ دعوت به آرمانهای عدالت خواهانه، نظم اخلاقی - انقلابی بر پایه ضابطه های سنن مذهبی شیعه بود. زهد و علم او یکی از عوامل موثر در پیشرفت تبلیغ وی بود. او مردم را به ظهور قریب الوقوع مهدی منتظر دعوت می کرد که باعث جمع شدن مردم پیرامون وی شد. بنابراین در ظرف مدت پانزده سال توانست سپاهی عظیم که حدود بیست هزار جنگجو داشت فراهم آورد. این فعالیتهای باعث واکنش حاکمان آن مناطق گردید و باعث جنگهایی بین وی و حاکمان اغالبه گردید. ولی در تمام این جنگها پیروزی با ابوعبدالله شیعی بود. سالهای ۲۹۰ تا ۲۹۳ هجری به جنگ گذشت و در سال ۲۹۶ هجری قیروان پایتخت امام منتظر تاسیس کرد.^[1]

طه، عبیدالله المهدی، در سلیمه شاه و سف به مغرب

در سال ۲۸۶ هجری دستگاه رهبری شاهد تحولی عظیم در اعتقادات بود. در این سال سعید بن حسین معروف به عبیدالله المهدی به رهبری دستگاه مرکزی دعوت اسماعیلیه در شام رسید و خود را امام و مهدی نامید. بنابر اعتقاد قرامطه او باید به مهدویت محمد بن اسماعیل اقرار می کرد و خود را نماینده امام میدانست، ولی عبیدالله با ادعای امامت خود، عملاً مهدویت محمد بن اسماعیل را انکار کرده و خود را از نسل عبیدالله بن جعفر الصادق دانست. او استدلال کرد که تمام امامان اسماعیلی از نسل عبیدالله هستند و نام مستعار محمد بن اسماعیل را بر خود نهادند تا بتوانند در پوشش آن به فعالیت خود ادامه دهند. بنابراین مهدویت به شخصی خاصی ارتباط ندارد و یک مفهوم نوعی است که قابل انطباق بر کثرتین می باشد. لذا هر کسی که از نسل عبیدالله بن جعفر باشد و ظهور کند و از پرده ستر بیرون آید، او مهدی و محمد بن اسماعیل است. این امامان بنابر تقیه خود را حجت امام (نائب خاص امام) معرفی کرده و تمام فرامین خود را با نام امام محمد بن اسماعیل صادر می کردند. در نگاه اصلاحی عبیدالله، همیشه امامی ظاهر و آشکار که در رأس جامعه اسماعیلی قرار دارد و تداوم و پیوستگی در امامت وجود دارد. این دیدگاه مورد پذیرش قرامطه نبود و باعث اختلاف آنان در مبادی فکری خویش شد. زکریه بن مهروه یکی از داعیان اسماعیلی با حضور در شام دست به قیام زد. وی که به صاحب الشامة و صاحب الخال شهرت یافته بود، ادعا کرد که از اعقاب محمد بن اسماعیل است و لقب امیرالمؤمنین و مهدی برخود نهاد و با تسخیر چند شهر در شام نام خود را بلندآوازه کرد. صاحب الخال در سال ۲۹۰ هجری به سلمیه حمله کرد و عبیدالله المهدی قبل از رسیدن سپاه صاحب الشامة فرار کرد. صاحب الشامة به سلمیه رسید و چون عبیدالله را نیافت اقامتگاه وی را تخریب کرده و افراد آنجا را به قتل رساند. زکریه بن مهروه در سال ۲۹۱ هجری از سپاه عباسیان شکست خورد و خودش اسیر گشت. عبیدالله پس از فرار از سلمیه به همراه پسرش ابوالقاسم محمد، رهبر داعیان اسماعیلی، فیروز، خادمش جعفر و چند تن از یارانش به فلسطین رفت و مدتی در آنجا توقف کرد و سپس راهی مصر شد. در مصر فیروز از او جدا شد و به یمن گریخت و شورشی به راه انداخت، ولی وفاداری ابن حو شب به عبیدالله المهدی باعث شکست فیروز گردید. عبیدالله المهدی به سوی مغرب رهسپار شد و در راه به سحلماسه مراکش رسید. در سحلماسه که دولت مدیترانه خوار حکومت می کرد، عبیدالله را به زندان افکند. در این زمان ابوعبدالله که به عبیدالله المهدی وفادار مانده بود با لشکری عظیم راهی سحلماسه شد.^[2]

ابوعبدالله شیعه، خلافت عبیدالله المهدی

ابو عبدالله پس از استحکام موقعیت خود در سال ۲۹۶ ق در افریقیه، برادرش ابوالعباس را نایب خود نمود و در رأس جنگجویان کنامی خویش، به سمت سحلماسه پیش راند تا زمام قدرت را به دست مولای خود که هنوز او را ندیده بود، بسپارد. ابوعبدالله با رسیدن به سحلماسه به سرعت به آزادی عبیدالله المهدی پرداخت و او را به بزرگان سپاه خود معرفی کرد و با نام مهدی با وی بیعت کرد و او را به عنوان مهدی موعود به مردم معرفی نمود. در سال ۲۹۷ هجری

بر حسب اعتقاد رسمی فاطمیان، نیاکان خلفای فاطمی، امامان اسماعیلی از نسل محمد بن اسماعیل بوده‌اند، ولی هیچ گاه نام دقیق آنها را مشخص نکردند. بعدها سلسله نسب‌ی برای خود درست کردند و نسل عبدالله المهدی را با عبارت <عبدالله بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق> تصحیح کردند. عبدالله در نامه ای به اسماعیلیان یمن خود را از نسل عبدالله افطح دانست و خود را علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن جعفر الصادق لایه معرفی کرد، ولی القائم بامرالله خلیفه دوم فاطمیان آنرا نپذیرفته و خود را از نسل محمد بن اسماعیل دانست.

ابن رزام و اخو محسن و به پیروی از این دو نفر بسیاری از نویسندگان، نسب خلفای فاطمی را از نسل میمون قداح دانسته و نسب علوی آنها را منکرند. اشاعره [6] و زیدیان [7] نیز دیدگاه ابن رزام را پذیرفته و نسب علوی آنها را منکرند. عباسیان نیز که رقیب اصلی فاطمیان بودند در طی دو مرحله در تواریخ ۴۰۲ قمری و ۴۴۴ ق سندی مبنی بر عدم نسب فاطمیان تنظیم و آنرا به امضاء علمای وقت رساندند. در سال ۴۰۲ ق سید مرتضی نیز از امضاکنندگان بود، ولی نسب شناسان معروف شیعه، متمایل به پذیرش نسب علوی خلفای فاطمی هستند. ابن عنیه در عمدة الطالب و الفصول الفخریه می نویسد: <در نسب خلفای مصر اختلاف شدیدی بین نسب شناسان وجود دارد... ولی آنچه مخالفان در طعن نسب ایشان گفته اند، صحیح نیست... و صحبت نسب ایشان به حقیقت نزدیک تر است و برخی نسب شناسان یقین به نسب علوی ایشان دارند...> [8]

خلافت القائم بامر الله والمنصور بالله د. مغرب [9]
دومین خلیفه فاطمی در سال ۳۲۲ ه. با لقب القائم بامرالله بر تخت نشست. وی در دوران پدر نیز فرمانده سپاه بود و لشکرکشیهای متعددی به اطراف داشت. در زمان حکومت وی مالیاتها سنگین تر شد که مقدمات شورش بربرها را به وجود آورد. یکی از مهمترین شورشها بر ضد القائم بامرالله شورش ابو یزید خارجی است. او در سال ۳۱۶ قمری کار تبلیغ خود را شروع کرد و پیروان زیادی یافت و در سال ۳۳۲ علیه فاطمیان قیام کرد و جنوب تونس را به تصرف خویش درآورد و شهر مهدیه پایتخت فاطمیان را محاصره نمود، ولی به خاطر مقاومت مردم مهدیه نتوانست آنرا به تصرف درآورد. بنابراین به قیروان عقب نشست. قیام ابویزید خارجی هنوز به پایان نرسیده بود که در سال ۳۳۴ القائم بامرالله از دنیا رفت [10].

گویا عبدالله المهدی با طرح مهدویت خود حتی اطرافیان خود را نتوانست راضی کند. قرامطه و فیروز که رهبر داعیان اسماعیلی در سلمیه شام بود و ابوعبدالله شیعی از وی بریدند. در یمن نیز زمزمه های زیادی بوده است و احتمالاً نامه عبدالله المهدی به اسماعیلیان یمن در باب نسب خود در راستای از بین بردن این زمزمه ها است. جعفر بن منصور الیمن در کتاب الکشف از القائم بامرالله به عنوان ناطق هفتم و امام مهدی یاد می کند [11]. این نشان می دهد که احتمالاً طرح مهدویت خود عبدالله با شکست حتمی روبرو بوده است که طرح جدیدی به ذهن عبدالله المهدی رسیده است. وی فرزندش محمد را با کنیه ابوالقاسم و لقب القائم بامرالله به عنوان مهدی موعود و همان ناطق هفتم اسماعیلیه مطرح ساخته و شاید خود را از نسل عبدالله افطح و فرزندش محمد را از نسل محمد بن اسماعیل معرفی کرد تا شاید بتواند تنها پایگاه مستحکم اسماعیلی یعنی یمن را نیز از دست ندهد. بنابراین خلیفه دوم فاطمی به جایگاه اصلی خود یعنی مهدویت بازگشته و نامش هم نام پیامبر، کنیه اش کنیه پیامبر و لقبش قائم است تا همه شرایط مهدی شدن را دارا باشد. این طرح نیز بعداً به وسیله بزرگان اسماعیلیه و خلیفه چهارم فاطمی تصحیح گردید.

فرهاد دفتری در این زمینه می نویسد: <ابن رزام قائل بود که دومین خلیفه فاطمی پسر عبدالله نیست... این اندیشه در آثار بعضی از داعیان یمنی نیز آمده است...> خطاب بن حسن همدانی (م ۵۳۳) در کتاب غایة الموالید... آورده که امام مستور علی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل در وقت مرگش مسؤولیت کار دعوت را به حجت خویش سعید معروف به عبید الله المهدی سپرد و سعید ودیعه را به صاحب حق یعنی محمد بن علی، القائم بامرالله مسترد داشت و امامت در ذریه او ادامه یافت... ولی هیچ شاهی ثابت نمی کند که عبدالله پدر قائم نبوده است... [12] >. به هر حال نسب دقیق خلفای نخستین فاطمی همیشه در ابهام خواهد بود. زیرا خود عبدالله المهدی و القائم بامرالله نه تنها شباهات را از بین نبردند، بلکه بر شباهات افزودند و این کار را علمای اسماعیلی مذهب نیز ادامه دادند و با تأویلات عجیب خود بر ابهام آن افزودند.

پس از مرگ القائم بامرالله، فرزندش اسماعیل با لقب المنصور بالله به حکومت رسید و سیاست انقباض را نسبت به شورشیان در پیش گرفت و ماههای بسیاری در تعقیب آنها بود و ابو یزید را از قیروان خارج ساخت و در سال ۳۳۶ ق ابو یزید دستگیر شد و بر اثر جراحات وارده درگذشت. منصور توانست بار دیگر آرامش را بر شمال افریقیه حاکم کند و بعد از هفت سال حکومت در سال ۳۴۱ قمری از دنیا رفت و پسر ارشدش ملقب به المعز لدین الله خلیفه شد.

خلیفه فاطمی، د. مص
دوره طلایی المعزالدین الله چهارمین خلیفه فاطمی، مهمترین و باشکوه ترین دوره خلافت فاطمی است. معز با برنامه ریزی دقیقی خود توانست مصر را فتح کرده و قاهره و الازهر را در کنار رود نیل بنا کند. وی در سال ۳۴۱ ه به حکومت رسید و جوهر، بنده آزاد شده خوش استعداد را سپهسالار سپاه خود کرد. جوهر بن عبدالله معروف به جوهر صقلی در مدت کوتاهی توانست لشکر عظیم بربرهای زناته را شکست داده و در سال ۳۴۷ ق کل مغرب را به سیطره خلافت فاطمی درآورد. خلیفه فاطمی در فکر فتح مصر بود و ده سال تمام، مقدمات کار را فراهم آورد. او داعیان بسیاری به مصر گسیل داشت تا شالوده های قدرت اخشیدیان را سست سازند و صاحب منصبان را به کیش اسماعیلی درآورند، کاری که در تمام دوران تاریخ اسماعیلیه پیگیری می شد. در این میان اوضاع داخلی مصر بر اثر شیوع قحطی و مشکلات

معز با ایجاد تشکیلات گسترده و منظم، سپاه نظامی خود را تحت یک رهبر واحد درآورد و کشتیرانی را توسعه داد. او در شهر مهدیه، پایتخت فاطمیان در مغرب پایگاه دریایی وسیعی ایجاد کرد و سپس آنرا در اسکندریه گسترش داد که در فتح مصر این نیرو کمک کار نیروی زمینی بود و تمام قشون تحت فرماندهی واحد اداره می شد. کار دیگر معز ایجاد پست قاضی القضا در دیوان اداری فاطمیان بود. خلفای متقدم با کمک داعیان، خودشان رأساً به این کار می پرداختند، ولی معز در مصر مقام قاضی القضاتی را ایجاد کرد و ابوطاهر قاضی مصر را در مقام خود ایفا کرد، اما قدرت اصلی در دست قاضی نعمان بود. در مسائل امور مالی نیز تشکیلات مالی جدید تاسیس کرد و آنرا صاحب الخرائج نامید و ابن کلس را به ریاست آن منصوب کرد. ابن کلسی نیز به نوبه خود به رواج پول و سکه جدید اقدام کرد و سکههای رایج عباسیان را. در دوران حکومت فاطمیان از رونق انداخت. معز، همچنین به مقام وزارت توجه کرد و آنرا در دستگاه خلافت خویش ایجاد کرد و بعد از حضور در مصر ابن فرات را به عنوان وزیر اعظم مصر منصوب کرد. در مصر همچنین صاحب الشرطه یا پلیس نیز وجود داشت که معز آنرا تأیید کرد و تشکیلاتی برای آن ایجاد کرد و این چنین به گسترش تشکیلات اداری که شأن یک خلافت بزرگ با سرزمینهای وسیع بود، دست زد [14].

از کارهای مهم معز جلب رضایت قرامطه و برقراری وحدت بین اسماعیلیه است. او نامه هایی به قرامطه بحرین نوشت و کارهای آنان را تقبیح کرد و توانست توجه قرامطه ایران را به سوی خود جلب نماید و رسولانی را برای تبلیغ کیش اسماعیلی به سند فرستاد که باعث تشکیل حکومتی محلی در آن جا به نام اسماعیلیان گردید و حدود پنجاه سال ادامه داشت [15]. معز با اصلاح مفاهیم دینی، در تعالیم اسماعیلیه تجدید نظر کرد و با تاویلات جدید به تبیین انکار مهدویت محمد بن اسماعیل که از سوی عبیدالله المهدی صورت گرفته بود، پرداخت. اسماعیلیان نخستین برای هر پیامبر اولوالعزمی یک دوره از ائمه هفتگانه به عنوان جانشین پیامبر قائل بودند و می گفتند در دور پیامبر اسلام، جانشینان وی عبارتند از حضرت امیر، امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق (ع) و محمد بن اسماعیل که آخرین آنها بوده و مهدی است. دور او دور قیامت است و با آمدن ان قیامت برپا می شود. اما المعزالدین الله قائل شد که محمد بن اسماعیل دو حد دارد. حد عالم جسمانی که در دوره ستر ظهور کرد و در همان دوره به پایان رسید. بنابراین محمد بن اسماعیل دیگر حد جسمانی ندارد و به عنوان مهدی ظهور نخواهد کرد. حد دیگر وی حد روحانی اوست که با انتخاب جانشینانی برای خود این حد را تا قیامت ادامه داده و این جانشینان تاویلات باطنی را طبق مقتضیات زمان و مکان انجام خواهند داد. تعدادی از جانشینان در دوره ستر بودند و دوره کشف با عبیدالله المهدی شروع شده و دوره جانشینان تا قیامت ادامه خواهد یافت. بنابراین رجعت محمد بن اسماعیل، رجعت جسمانی نیست، بلکه رجعت روحانی به وسیله جانشینان است [16]. معز عبیدالله را از نسل محمد بن اسماعیل دانسته که او از روی تقیه خود را از نسل عبدالله افطح معرفی کرده است.

معز در باب چینش نظام هستی و مباحث اسماء و صفات الهی و رابطه خلق و حق، مکتب قرامطه ایران بالاخص دیدگاه ابوحاتم رازی را پذیرفت [17]. این دیدگاه با کمی تغییرات بوسیله حمید الدین کرمانی در کتاب راحة العقل و الرياضی دنبال شد و عقیده رسمی اسماعیلیان گردید. این بحث را به طور مفصل در بخش عقاید پی خواهیم گرفت.

از کارهای فرهنگی معز برپایی جشن باشکوه در عید غدیر و اقامه عزا و ماتم در روز عاشورا برای امام حسین (ع) بود. او فرمان داد که در سراسر مصر «الحی علی خیر العمل» را به اذان اضافه کنند تا نشان شیعی در همه جا هویدا باشد [18].

خلافت العز بالله د مصر

پس از معز سومین پسر او نزار با لقب العزیز بالله در سال ۳۶۵ ق به حکومت رسید. فرزند ارشد معز یعنی تمیم بن معز با پدر میانه خوبی نداشت و فرزند دوم معز در زمان پدر از دنیا رفته بود. بنابراین معز، فرزند سوم خود را به عنوان جانشین خود در سال ۳۶۴ ق منصوب کرد. العزیز در همان سال به تخت نشستن خود، جوهر را با سپاهی عظیم راهی دمشق کرد، ولی سپاه فاطمیان به محاصره درآمد و عقب نشست. طرف مقابل آنها قرامطه بحرین به رهبری حسن الاعصم بود. این شکست روحیه جوهر را تضعیف کرد و باعث شد تا سال ۳۸۱ ق که درگذشت، در عزلت زندگی کند. با تضعیف روحیه جوهر، خود العزیز بالله فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و به دمشق حمله کرد و پیروز میدان گشت. در این زمان (۳۶۸-۳۸۷) همیشه دمشق بین گروههای متخاصم رد و بدل می شد و گاه دست فاطمیان و گاه دست مخالفان - اعم از آل بویه، حمدانیان یا حکومتهای محلی - بود. در دوران عزیز امپراطوری فاطمیان به نهایت وسعت خود رمسید و شمال آفریقا، حجاز، یمن و شام را در بر میگرفت و خطبه به نام خلفای فاطمی خوانده می شد. عزیز بعد از مرگ ابن کلس در سال ۳۸۰ ق وزرایی مسیحی مذهب برای اداره امور مالی خود برگزید، ولی هیچ کدام جای ابن کلسی مسلمان شده را نگرفت. عزیز در به کارگیری مسیحیان و یهودیان در یک حکومت شیعی از همه پیشتاز بود و حتی زنی مسیحی برای خود انتخاب کرد. در این دوره مسیحیان از آزادی دینی برخوردار بودند که موجب رنجش امرای مسلمان می شد. عزیز راه پدرش را در برپایی عید غدیر و روز عاشورا ادامه داد و دیگران را بر این کار تشویق میکرد. او در سال ۳۸۶ ق بعد از بیست سال حکومت از دنیا رفت و پسرش منصور ملقب به الحاکم بامرالله جانشین وی شد [19].

- [1] - رجوع کنید به مدخل ابو عبدالله شیعی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۸۵ - ۶۹۰.
- [2] - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۵۵ - ۱۵۹ و تمام منابعی که در صفحه ۶۹۸ به شماره ۱۷۴ آمده است.
- [3] - رک: مدخل ابو عبدالله شیعی در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۹۰ - ۶۹۳.
- [4] - تثبیت دلائل البوة، ج ۱، ص ۳۸۹ - ۳۹۰.

- [5] - رجوع کنید: افتتاح الدعوة، کل کتاب، ص ۲۰ تا ۲۲۵. (این کتاب بانوعی تطهیر، نسبت به کارهای عیدالله نوشته شده است. زیرا قاضی نعمان خود یک اسماعیلی معتقد به امامان فاطمی است).
- [6] - مثل ابوبکر باقلانی در کشف الاسرار، غزالی در فضائح الباطنیة و خواجه نظام الملک در سیاست نامه.
- [7] - محمد بن مالک یمنی در کشف الاسرار الباطنیة و محمد بن حسن دیلمی در قواعد عقائد آل محمد،
- [8] - عمدة الصالب، ص ۳۶۵؛ الفصول الفخریة، ص ۱۴۳ - ۱۴۴.
- [9] - درباره خلافت فاطمیان کتب متعددی نوشته شده است. ولی کتاب های اخبار ملوک بنی عبید، نوشته ضنہاجی؛ انعاظ الحنفاء بأخبار الائمة الفاطمیین الخلفاء، نوشته مقریزی و النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة نوشته ابن تغری از کتب مهم در این زمینه هستند.
- [10] - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۸۵ - ۱۸۷.
- [11] - کتاب الکشاهی، ص ۱۰۰ - ۱۰۱.
- [12] - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۳۵ - ۱۳۶.
- [13] - همان، ص 198-203.
- [14] - رجوع کنید: اسماعیلیان در تاریخ، مقاله «دولت فاطمیان»؛، نوشته عباس حمدانی، ص ۱۸۰ - ۱۸۶.
- [15] - تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۰۹ - ۲۱۰.
- [16] - رجوع کنید: قاضی نعمان، الرسالة المذهب ها در خمس رسائل اسماعیلیه، ص ۴۵ به بعد.
- [17] - اسماعیلیه، مقاله «خدا و او صافشی»؛، ص ۳۰-۳۷.
- [18] - احسان الہی ظہیر، الاسماعیلیہ تاریخ و عقاید، ص ۱۲۲؛ عباس حمدانی، دولت فاطمیان، ص ۱۸۶.
- [19] - درباره خلافت عزیز بنگرید: تجارب الامم، چاپ قاهره، ج ۲، ص 401 و 404؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج 5، ص 371-376؛ مقریزی، التعاظ ج ۱، ص 236-299.

حبیب طاهری

کارشناس پژوهش های کاربردی

اداره کل تبلیغات اسلامی آذربایجان شرقی
در عین حال ظرفی پرداختند. بعضی از . این داعیان ایرانی از جمله برجسته ترین فیلسوفان مسلمان روزگار خود هستند. در واقع در طی این دوره بود که اسماعیلیان پایدارترین ارمغانهای خویش را به الهیات و فلسفه اسلامی به طور کلی، و به اندیشه و تفکر شیعی بالاخص هدیہ کردند. بازیابی جدید ادبیات آنها به فراوانی بر غنا و تنوع میراث ادبی و فکری اسماعیلیان دوره فاطمی گواهی می دهد.

تشکیلات دولت فاطمی در دوره شمال افریقایی آن، یعنی از ۲۹۷/909 تا ۳۶۲/۹۷۳، تقریباً ساده باقی ماند. اما در مصر، فاطمیان نظامهای اداری و مالی پیچیده ای که برگرفته از الگوها و نمونه هایی بود که قبلاً عباسیان به کار داشته بودند، پدید آوردند. دستگاه مرکزی اداری فاطمیان که در رأس آن خلیفه و وزیرش قرار داشتند از چند دیوان، از جمله دیوان اموال، دیوان جیشی، و دیوان انشاء که کارش نوشتن و صدور انواع مختلف اسناد رسمی بود، تشکیل می شد. کارگزاران فاطمی در دستگاههای اداری، مالی، نظامی، قضایی و نیز در مؤسسات مذهبی برحسب مرتبه، نشان و ترتیب تقدم در مراسم رسمی، در یک سلسله مراتب دقیق سازمان داده شده بودند. در واقع، فاطمیان نظام پیچیده ای از مراسم و شعائر و جشنها پدید آوردند که هر یک علائم و ویژگیهای تشریفاتی خود را داشت.

فاطمیان، با بعضی استثنا آت اتفاقی، نسبت به جوامع دینی و نژادی دیگر، از یک خط مشی مسالمتآمیز و اغماض گرایانه پیروی می کردند. چنین خط مشی در دیگر سلسله های اسلامی سده های میانه، نظیر و رقیب نداشت، بگذریم از شیوه عملی اروپائیان در همان عصر پایوران رسمی دولت فاطمی، از جمله وزیران، عموماً براساس فضایل، استعدادها و شرایط لازم، بدون هیچ التفاتی به وابستگی دینی و پیشینه قومی و نژادی آنها انتخاب می شدند. این سیاست روشن می سازد که چرا چند تنی از مسیحیان، از جمله ارمنیان، موفق شدند به مقام وزارت در دولت فاطمیان برسند، و چرا عده زیادی از کاتبان یهودی به دیوان انشاء فاطمیان راه یافتند. نیز غیر معمول نبود که فقیهان اهل سنت در رأس دستگاه قضایی فاطمیان قرار گیرند، و قاضی القضاة دولت فاطمی شوند. البته همه اینها به بهبود و کارایی دستگاه اداری فاطمیان کمک می کرد. اما خط مشی و سیاست آزادمنشانه نژادی فاطمیان در به خدمت گرفتن بربرها، ترکها، سودانیها، دیلمی ها و عربها منجر به رقابتهای چاره ناپذیر و دسته بندیها در ارتش و دستگاه اداری شد، و سرانجام علت عمده نا آرامی و بی نظمی در مصر فاطمیان گشت.

فاطمیان پس از آنکه در مصر مستقر شدند، یک شبکه وسیع تجارتي و بازرگانی برقرار کردند. در رقابت با عباسیان که از خلیج فارس برای مقصد تجاری استفاده می کردند، فاطمیان راه تجارتي دیگری به هند به وجود آوردند که از دریای سرخ (بحر احمر) می گذشت. در واقع، دیری نگذشت که آنان تمام تجارت بینالمللی میان اقیانوس هند و دریای مدیترانه را به زیر ربه خویش در آوردند. در نتیجه، خزانه فاطمیان درآمدهای کلانی از این بابت دریافت می داشت که از حیث مقدار در مرتبه بعد از درآمد خراج یا مالیات ارضی، عوارض گمرکی که از واردات ادویه و کالاهای تجملی از هند، چین، و دیگر بخشهای آسیا گرفته می شد، بود. فعالیتهای بازرگانی فاطمیان گاهی همراه، و شاید حتی شدیداً منبعت از ملاحظات و نقشه های مذهبی بود. بویژه، تجارت و داد و ستد فاطمیان با هند غربی منتج به گسترش دعوت در گجرات، تحت رهبری اولیه ضلیحیان یمن که به اقتدار فاطمیان گردن نهاده بودند، شد.

خلافت فاطمی در مصر پایگاه اقتصادی مهمی به دست آورد که نه تنها از راه تجارت و بازرگانی، بلکه به وسیله یک بخش رو به رونق کشاورزی به اتکاء رود نیل، و فعالیتهای ثمربخش داخلی حمایت می شد. در همان حال، کالاهایی با کیفیت عالی و ارزش هنری در کارگاهها و تأسیسات سراسر مصر دوره فاطمی از جمله : پارچه های پشمی، کتان، چینی الات و اشیاء شیشه ای تولید می شد که بازارهای ثابت صادراتی در اروپای سده های میانه داشتند. مؤلف، داعی و

جهانگرد عهد فاطمی، ناصر خسرو، که در سالهای ۴۳۹ - ۴۴۱/۱۰۴۷ - ۱۰۵۰ از قاهره دیدن کرده است شرحی روشن و زنده از اوضاع غبطه برانگیز مصر و شکوه پایتخت فاطمیان با ۲۰.۰۰۰ دکان و بازارهای متعدد، کاروانسراها و حمامها، و نیز خانه ها و باغهای زیبا که همگی تحت الشعاع کاخ فاطمیان با باروهای مرتفع و مدور آن قرار داشتند، به جای گذاشته است. وی همچنین با شگفتی گزارش میدهد که پارچه فروشان، صرافان، و جواهر فروشان مصر، به علت آرامش و امنیت فوق العاده که در سراسر مملکت وجود داشت، درهای دکانهای خود را قفل نمی کردند. در حقیقت، ثبات سیاسی و رفاه و رونق اقتصادی به دولت فاطمی این توانایی را داد که منابع لازم را برای تقویت و تداوم عملیات و کارهای خود در رفاه عمومی، ارتش (جوشی) و ناوگان بزرگ و فعال خود در سراسر دریای مدیترانه به حرکت درآورد. در بیشتر قرن پنجم / یازدهم مصر فاطمیان یک قدرت دریایی عمده محسوب می شد که با امپراتوری بیزانس از سیسیلی (صقلیه) تا سواحل شمالی شام رقابت می کرد. اما هزینه های گزاف نظامی سرانجام صدمات و زیانهای خویش را وارد آورد و به فساد و از هم پاشیدگی مالیه دولت و لجام گسیختگی گروهها در ارتش منجر گشت. فاطمیان در مصر از فعالیتهای فکری حمایت می کردند. کتابخانه های بزرگ در قاهره تأسیس نمودند، و در نتیجه کوششهای آنان پایتخت دولت فاطمی مرکز پربرونق تحقیقات اسلامی، علوم، هنر و فرهنگ شد، و مضاف بر این، نقشی برجسته و مهم در تجارت و بازرگانی بین المللی بازی کرد. دوره فاطمیان بر روی هم رفته نه تنها یک عصر شکوهمند را در تاریخ اسماعیلی مشخص می سازد، بلکه نشانگر یکی از بزرگترین اعصار تواریخ اسلام و مصر نیز هست؛ و از این بابت، مرحله برجسته ای در تحول و تکامل تمدن اسلامی محسوب می شود.

تقدیر آن نبود که فاطمیان به آرمانهای جهانی خود تحقق بخشند. اما دستکم برای مدتی توانستند که سلطه خود را از شمال آفریقا و مصر تا حجاز و فلسطین و شام بر همه بقبولانند، و به عنوان حامیان و پاسداران شهرهای مقدس مکه و مدینه جانشین عباسیان شوند؛ و در سال به یادماندنی ۴۵۱ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ برای مدت کوتاهی در بغداد هم خطبه نماز جمعه به نام خلیفه فاطمی خوانده شد. در نیمه دوم قرن پنجم / یازدهم، یعنی تقریباً یک قرن پیش از سقوط نهایی، دولت فاطمی در مواجهه با مشکلات داخلی و خارجی بر جاده مستمر انحطاط فروافتاده بود. اما تا آن زمان، داعیان فاطمی که در سرزمینهای مرکزی و شرقی اسلامی، از شام تا آسیای مرکزی، به فعالیت مشغول بودند، به موفقیتهای پایداری نایل آمده بودند. آنها توانسته بودند که بیعت شمار روزافزونی از گروندگان را، چه در نواحی شهری و چه در نواحی روستایی، در سراسر قلمرو عباسیان، از جمله منطقه های تحت حکومت بوئیان، سلجوقیان، صفاریان، غزنویان و دیگر سلسله هایی که در مشرق سر بر می آوردند، به دست آورند. این گرویدگان خلیفه فاطمی را امام به حق زمان خویش می دانستند. همه قرمطیان مخالف و جد دین خارج بحرین نیز تا این زمان از نو به دعوت اسماعیلی فاطمی پیوسته و از آن تبعیت می کردند. در اصل باید سیاستگذار موفقیتهای داعیانی چون ابویعقوب سجستانی، حمیدالدین کرمانی و ناصر خسرو، نیز داعیان ناشناخته تر بسیاری بود که کیش اسماعیلی پس از سقوط سلسله و خلافت فاطمی زنده ماند، و نیز از چالشهایی که رقبای اهل سنت در قرون پنجم / یازدهم و ششم / دوازدهم در برابر آنها نهادند، جان سالم به در برد.

به یمن، که در آنجا یک جامعه اسماعیلی وفادار به ریاست ابن حو شب منصور الیمن انتظار او را می کشید، انصراف ورزید که از خطر مقابله جدی با سپاهیان عباسی که به جد در تعقیب او بودند اجتناب کند. نیز امکان دارد که طغیانهای جدیدانه قرمطیان که اینک بخش جنوبی عربستان را فراگرفته بود، اقامت امام را در آنجا حتی خطرناکتر می ساخت؛ گواه بر این امر آن است که داعی الدعات فیروز امام را در مصر ترک گفت و به ابن الفضل که به زودی رهبر نهضت قرمطی در یمن شد پیوست.

به هر حال، المهدی اکنون به کاروانی از بازرگانان ملحق شد که به مغرب می رفت. در طرابلسی وی داعی ابوالعباسی را پیشاپیش به سرزمین قبایلی کتامة فرستاد تا رسیدن قریب الوقوع خود را به ابوعبدالله شیعی، برادر کوچکتر ابوالعباسی، خبر دهد. اما هویت ابوالعباسی در قیروان برملا شد، و حکمرانان اغلیب آفریقیه وی را در آنجا گرفتند و به زندان افکندند. اینان سپس از مخدومان و اربابان عباسی خود دستور یافتند که به جستجوی امام اسماعیلی و یاران او بپردازند. بار دیگر مهدی مجبور شد که نقشه خود را تغییر دهد. مهدی تنها با پسر خود، قائم، و حاجب وفادارش جعفر به کاروانی دیگر پیوست، و در شوال سال ۲۹۲/ اوت ۹۰۵ از جنوب آفریقیه گذشت، و سرانجام به شهر دورافتاده سجدماسه (رسانی امروز در جنوب شرقی مراکش) رسید. سجدماسه که بر سر راه تجارتی مهمی در حاشیه صحرا قرار داشت در آن موقع تحت حکومت بربرهای خارجی خاندان بنومدرار بود. مهدی مدت چهار سال (۲۹۲ - ۲۹۶/ ۹۰۵ - ۹۰۹) بی سر و صدا در این شهر رونقمند به صورت یکی از بازرگانان ساکن محل زیست، و در عین حال مراوده خود را با داعی ابوعبدالله که اینک در کار تدارک اقدام به آخرین مرحله عملیات نظامی خود در مغرب بود، حفظ کرد.

ابوعبدالله حسین ابن احمد، که به علت تمایلات مذهبییش به شیعی معروف بود از سال ۲۸۰ / ۸۹۳ به عنوان داعی در میان بربرهای کتامة ناحیه قبلیه کوچک، در مشرق الجزیره فعلی، به فعالیت مشغول بود. وی در ابتدا در ایکجان، نزدیک به میله، سکنی گرفت و به تبلیغ کیش اسماعیلی به نام مهدی پرداخت. بعداً وی پایگاه خود را به تازروت منتقل کرد، و در آنجا دارالهیجره ای برای بربرهایی که به کیش اسماعیلی درآمده بودند ساخت. تازروت که در چند کیلومتری جنوب غربی میله قرار داشت، تقریباً مدت ده سال پایگاه دعوت اسماعیلی در مغرب باقی ماند؛ از آنجا بود که داعی ابوعبدالله شیعی عده زیادی از بربرهای کتامة را به کیش اسماعیلی درآورد، و اتحادیه قبیله ای کتامة را به یک قشون منضبط تبدیل کرد. جنگجویان کتامة در طی یورشها و لشکرکشیهایشان، مانند جنگهای اولیه در : فتوحات اسلامی، غنائم

فراوان به چنگ می آوردند، و همین مشوق و انگیزه مهمی برای جنگیدن آنها در رکاب داعی پیروزمندشان بود. تشیع هرگز در مغرب ریشه عمیقی نگرفته بود، زیرا بربرها عموماً پیرو مذاهب مختلف کیش خارجی بودند، و در همان حال خود قیروان که به عنوان یک شهر عسکری تأسیس یافته بود و جنگجویان عرب ساکنان آن بودند، سنگرگاه مالکیان اهل سنت بود. در چنین اوضاع و احوالی درکی بربرهای تازه گرویده از کیش اسماعیلی، که در آن زمان هنوز مذهب فقهی متمایزی نداشت، می بایست بسیار سطحی بوده باشد. گویند ابوعبدالله در امور پیروان خویش اقتدار کامل داشت، و با دشواری احکام شریعت را در مورد بربرها که قوانین عرفی خود را داشتند، به اجرا می گذاشت. وی با اتخاذ شیوه ساده ای برای زندگی، و با نشان دادن رفتاری نمونه وار با بربرهای کتامی طماع و گاه بی بند و بار در نهایت سختگیری رفتار می کرد. و حدود و تعزیرات را چنانکه در قرآن برای گناهان و خطاهای مختلف آمده بود درباره آنها اجرا می نمود. داعی شخصاً به نوکیشان کتامی که یکدیگر را برادر (اخوان) خطاب می کردند، اصول عقاید اسماعیلی را در جلسات درسی منظمی که تشکیل میشد، تعلیم می داد. این جلسات درسی به «مجالس الحکمه»؛ معروف بود، زیرا اصول عقاید باطنی اسماعیلی اینک به نام «الحکمه»؛ خوانده می شد. ابوعبدالله به داعیان تابع و زیر دست خود نیز دستور می داد که در نواحی تحت ریاست خود جلسات مشابیهی تشکیل دهند، و نیز اصرار داشت که زنان نیز در این مجالس درس اسماعیلی شرکت جویند.

ابوعبدالله شیعی فتح افریقیه را که شامل تونس و الجزیره شرقی امروز می شد، در ۲۹۰/۹۰۳ آغاز کرد. اغلیبان سنی مذهب از سال ۱۸۴ / 800 به عنوان دست نشانندگان خلفای عباسی در این قسمت از مغرب و صقلیه حکومت می کردند. ابوعبدالله پس از آنکه تمام منطقه کتامه را تسخیر کرد، به یک سلسله تهاجمات منظم علیه طبنه و دیگر شهرهای مهم افریقیه دست زد. تا ۲۹۶/۹۰۸ قشون کتامه موفقیت‌های زیادی به چنگ آورده بود، که خبر از سقوط مسلم قیروان، پایتخت اغلیبان، می داد. در چنین اوضاع و احوالی آخرین حکمران اعلی، زیاده الله سوم، سراسیمه شهر رقا ده را که کاخهای حکمرانان در آن بود، و در حومه قیروان قرار داشت رها کرد و به مصر گریخت. بر اثر فرار حکمران اعلی مردم قیروان به کاخهای رقا ده ریختند و تا چند روزی آنها را غارت می کردند. در اول رجب ۲۹۶/۲۵ مارس ۹۰۹ یک روز پس از آنکه جنگجویان کتامی کاخهای اغلیبان را به تصرف خود درآوردند، ابوعبدالله خود وارد رقا ده شد، و بلافاصله هیأتی از بزرگان و رجال قیروان را که آمده بودند تا این پیروزی را به داعی تبریک بگویند، به حضور پذیرفت. ابوعبدالله و رؤسای کتامی اینک در رقا ده اقامت گزیدند.

ابوعبدالله شیعی به عنوان نایب و نماینده مهدی تقریباً یک سال تمام بر افریقیه حکومت کرد. یکی از نخستین کارهای او صدور فرمان عفو عمومی و دادن امان به مردم قیروان بود، و نیز جشن گرفتن پیروزی انصار الحق، نامی که بربرهای کتامی اسماعیلی بدان خوانده می شدند، بود. وی بلافاصله حکمران های جدیدی بر هر یک از شهرها گماشت، و دستور داد اذان به شیوه شیعیان گفته شود. در خطبه روز جمعه نیز دعا به اهل بیت را افزود؛ اما از بردن نام مهدی که هنوز در سچلماسه بود خودداری کرد. سکه هایی که ابوعبدالله جدیداً ضرب کرده بود آمدن حجت خداوند (حجة الله) را نوید می داد. و این سنت قدیمتر شیعه امامی را که اصطلاح حجت یا حجت الله و امام را مترادف با یکدیگر به کار می بردند، منعکس می ساخت. دستیار عمده ابوعبدالله شیعی برادرش ابوالعباس محمد بود که در این میانه از زندان قیروان آزاد شده بود. ابوالعباس که داعی دانشمندی با ظرفیت عقلانی و فکری والا بود جلسات مباحثه و مناظره علنی با فقهای برجسته مالکی اهل سنت قیروان در مسجد اعظم شهر برپا داشت، و در این مباحثات بنیادهای شیعی حکومت جدید و حقوق مشروع اهل بیت را بر رهبری اهت مسلمان مورد بحث و فحص قرار داد. به این ترتیب، از لحاظ عقیدتی نیز زمینه به سرعت برای . استقرار یک خلافت شیعی جدید آماده گشت.

ابوعبدالله چون شلطله خود را بر افریقیه مستحکم ساخت، در رأس قشون خود، در رمضان سال ۲۹۶/ ژوئن 909 عزیمت سچلماسه کرد تا زمام قدرت را به دست مهدی بسپارد. در ضمن راه سقوط یکی دیگر از سلسله های محلی مغرب، یعنی رستمیان خارجی تا هرات را در مغرب الجزیره باعث آمد. وی حدود دو ماه بعد به سچلماسه رسید. مهدی که اندک زمانی پیش از این از سوی امیر مدراری آنجا در خانه خودش تحت الحفظ قرار گرفته بود آزاد شد، و به وی اجازه داده شد که به داعی خود بپیوندد. بربرهای کتامه بلافاصله ضبط و ربط شهر سچلماسه را به دست گرفتند، و مهدی در مراسم خاصی که چند روز به طول کشید در ذوالحجه سال ۲۹۶/ اوت ۹۰۹ به عنوان خلیفه زمام قدرت را در دست گرفت. با این رویدادها، دوره ستر و اختفاء در جنبش اسماعیلیه نیز به پایان رسید.

مهدی در محرم ۲۹۷/ اکتبر ۹۰۹ عازم افریقیه شد، و در ۲۰ ربیعالثانی ۲۹۷/ ۴ ژانویه ۹۱۰ فیروزمندان به رقا ده درآمد. در همان روز بزرگان و رجال قیروان و بربرهای کتامه او را به حکمرانی برداشتند. در روز بعد، یعنی جمعه ۲۱ ربیع الثانی ۲۹۷/ ۵ ژانویه ۹۱۰ برای اولین بار در تمام مساجد قیروان خطبه به نام عبدالله ابومحمد خواندند و نام کامل وی را یعنی الامام المهدی بالله امیرالمؤمنین ذکر کردند. اها در همان زمان اعلامیه ای بر سر تمام منابر قرائت شد و اعلام گردید که سرانجام امامت به اهل بیت سپرده شده است. حکومت جدید به عنوان یکی از نخستین اقدامات خود به فقیهان افریقیه دستور داد که فتاوی خود را بر طبق اصول فقه شیعی صادرکنند، و در این مورد به تعالیم امام جعفر صادق (ع) توجه خاص مبذول دارند. مجالس تعلیمی اسماعیلی برای مردان و زنان نیز که از زمان ابوعبدالله شیعی آغاز شده بود، تحت رهبری افلاح ابن هارون ملوسی، یک اسماعیلی بربر کتامی، که به قضای رقا ده منصوب شده بود ادامه یافت. اکنون خلافت شیعی فاطمیان رسماً در افریقاه دورافتاده آغاز شد. سلسله جدید به نام فاطمینه معروف شد، و این نام

مشتق از نام فاطمه (ع) دختر پیامبر اسلام است که مهدی و جانشینان او تبار علوی خویش را بدو می‌رسانند. نخستین چهار خلیفه فاطمی که از افریقه حکم می‌راندند، در کار استحکام بخشیدن به پایه های قدرت خویش با مشکلات عدیده ای روبرو شدند. فاطمیان گذشته از دشمنی پیوسته عباسیان، و امویان اسپانیا که به عنوان مدعیان خلافت نقشه هایی از آن خویش برای شمال افریقه داشتند، برخوردهای نظامی متعددی نیز با بیزانسیان در سیسیلی (صقلیه) و جاهای دیگر داشتند. خلفای فاطمی نخستین، در نزدیکی قلمرو خویش نیز مجبور بودند که مقداری از نیروی خود را صرف فروخوابانیدن شورشهای بربریان خارجی، بویژه آنها که متعلق به قبایل زناته بودند و نیز دشمنانگی ساکنان سنی مذهب قیروان و دیگر شهرهای افریقه که فقهای پرنفوذ مالکی آنها را می‌شوراندند، کنند. همه اینها کار را بر نخستین خلفای فاطمی فوق العاده دشوار می‌ساخت که بتوانند سلطه خود را بر هر ناحیه ای از مغرب که از مرکز افریقه به دور می‌بود، برای مدتی طولانی حفظ و پایدار نگه دارند.

به هر حال، نخستین مبارزه با مهدی از ناحیه ای آغاز شد که به کلی انتظار آن نمی‌رفت. ابوعبدالله شیعی در مغرب از اقتداری مطلق برخوردار بود، و در میان بربرهای کتامة محبوبیت فراوان برای خود به دست آورده بود. اما رسیدن امام باعث اقتضار اقتدار داعی و آزادی عمل او در ابتکار خط مشیها و نهادن سیاستها شد. دیری نگذشت که اختلافاتی میان خلیفه و امام فاطمی و داعی ابوعبدالله شیعی پدید آمد. صرف نظر از محدودیتهایی که اینک بر دامنه اقتدار ابوعبدالله شیعی گذاشته شده بود (اختلاف در خط مشی و سیاستگذاری نیز، بویژه در موضوع خراج و مالیات، مطرح بود. در چنین اوضاع و احوالی بود که تقریباً یک هستند. در ۲۹۸/۹۱۱ مهدی بسرعت عکس العمل نشان داد و دستور داد که توطئه گران را به سیاست رسانند. درگذشت معمار و مبتکر پیروزی فاطمیان به راستی یادآور سرنوشت ابومسلم خراسانی در پیامد انقلاب عباسیان است. در هر دو مورد، داعیان انقلابی ای که راه را برای استقرار سلسله جدیدی هموار ساختند، ثابت کردند که قادر به تطبیق و سازوار ساختن خود با اهداف و سیاستهای بعد از انقلاب مخدومان خود که بر این تأکید داشتند که در بایستهای یک دعوت موفق با ضروریتهای یک دولت متفاوت است، نبودند. مهدی با سرعت و عزم همانندی برای سرکوب کردن شورش بربرهای کتامة، که به دنبال قتل ابوعبدالله شیعی، قشون آنها را تشکیل دادند.

مهدی اندکی پس از نشستن بر مسند خلافت، پسرش را که در سفر طولانی از سلمیه با وی همراه بود، به ولیعهدی خویش منصوب کرد. اینکه جانشین مهدی دارای نام ابوالقاسم محمد ابن عبدالله، یعنی نام پیامبر است گواه براهمیت مستمر اندیشه هایی که در میان بربرهای اسماعیلی مغرب نیز به صبورتی در جریان بود ۵ است. در این ارتباط باید به خاطر بیاوریم که بنا بر روایات شیعی نام مهدی یا قائم، یعنی احیا کننده اسلام حقیقی از میان اهل بیت، انتظار می‌رفت که با نام پیامبر یکی باشد. انتخاب عناوینی چون المهدی بالله و القائم بامرالله برای نخستین خلیفه و جهان و مقتضیات حکومت او هنوز در میان بربرهای اسماعیلی در زمان به مسند خلافت نشستن مهدی سخت شیوع داشته است. تغییر قدیم تر نام مهدی از علی و سعید به عبدالله، و تغییر نام قائم از عبدالرحمن به محمد که اجازه میداد قائم نام پیامبر را داشته باشد، باید در همین بافت نگریسته شود. در این میان، قرمطیان همچنان عقیده خود را مهدویت محمد ابن اسماعیل حفظ کرده بودند، و از این رو، مؤسس سلسله فاطمی را مهدی موعود خود نمی‌شناختند.

مهدی از همان آغاز کار برای نشان دادن جهانی بودن خلافت فاطمی، توجه خود را به بسط قلمرو خویش به سمت مشرق، معطوف داشت. فتح مصر که در آن زمان تحت حکومت اخشیدیان، از دست نشانندگان خلافت عباسی، بود نخستین مرحله از این استراتژی فتح مشرق را نشان میدهد که پیش از موفقیت بطور متناوب نزدیک به نیم قرن فاطمیان را به خود مشغول داشت، و سرانجام در ۲۵۸/۹۶۹ تحقق پذیرفت. مهدی در ۳۰۸/۹۲۱ در پایتخت جدید که نام او را بر خود داشت، یعنی مهدیه، مستقر گردید. وی خود شخصاً محل این شهر سلطنتی را بر ساحل افریقه برگزیده بود. قدیمترین ساختارهای معماری فاطمی هنوز در شهر کوچک امروزی مهدیه در تونس باقی است، و از آن جمله است بویژه مسجدی که به وسیله مهدی ساخته شده است. فاطمیان به عنوان جانشینان اغلبیها ناوگانهای آنها و نیز جزیره سیسیلی (صقلیه) را در جنوب ایتالیا به ارث بردند. به این ترتیب، از همان آغاز دولت فاطمی یک قدرت دریایی نیز بود که مهدیه پایگاه ناویرانی آن محسوب می‌شد و مجهز به یک کارگاه کشتی سازی بود. ناوگانهای فاطمیان سراسر دریای مدیترانه را در می‌نوردیدند، و در آنجا با بیزانسیان برای تفوق یافتن بر آن دریا رقابت می‌کردند. فاطمیان بر سیسیلی (صقلیه) حکمرانی برگماشتند که در انتقال فرهنگ اسلامی به اروپا نقش مهمی داشتند. از ۳۲۶/۹۴۸ تا مدت یک قرن بر صقلیه سلسله نیمه مستقلی از امرای کلبی که تابع فاطمیان بودند فرمان می‌راندند، تا اینکه سرانجام آن را در ۴۶۳/۱۰۷۰ در مقابل ترمنها از دست دادند.

عبدالله المهدی پس از آنکه حکومت فاطمیان را که در روزگار او از الجزیره امروز و تونس تا سواحل لیبی در طرابلس گسترده بود، بنیان گذاشت در سال ۳۲۲/۹۳۴ درگذشت، و پسرش قائم جانشین او شد. دومین خلیفه و امام فاطمی سیاستهای پدر را در تحکیم مبانی دولت فاطمی ادامه داد. این در دوره حکمرانی او بود که شورش طولانی بربرهای خارجی مذهب درگرفت، و تقریباً نزدیک بود که سقوط سلسله جدید را سبب شود.

این شورش خارجیانی که از کشمکشهای مختلف منطقه ای، قبیله ای و دینی نشأت گرفته بود، به وسیله ابو یزید مخلد ابن کیداد، که از یکی از مهمترین شاخه های بربرهای زناته بود، و اینان با بربرهای صنهاجه که پشتیبان فاطمیان بودند رقابتها داشتند، سازمان یافته و رهبری می‌شد. ابو یزید که به علت آنکه ترجیح میداد بر خر سوار شود به صاحب حمار معروف بود، ولی در منابع و مآخذ فاطمی او را دجال یعنی همان دروغزن فریبکار بزرگ روایات اسلامی خواندهاند،

سرانجام موفق شد که رهبری جامعه انکاری اباضی خارجیان مغرب را به دست آورد. اما وی پا را از تعلیمات معتدل خوارج اباضی فراتر گذاشت، و به عنوان سیاست خود قتل رقبای دینی و سیاسی را با زنان و فرزندان نشان تبلیغ کرد. ابویزید قیام ضد فاطمی خود را در ۳۳۲/۹۴۳ آغاز کرد، و بربرهای زنانه خارجی پیرو او به سرعت افریقیه را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و قیروان را که اهالی سنی مذهب آن، در ابتدا از شورشیان پشتیبانی می کردند، گرفتند. ابویزید در موقع خود مهدیه را نیز در محاصره گرفت، اما نتوانست پایتخت فاطمیان را غافلگیر و تسخیر کند. در گیر و دار این شورش بود که قائم در ۳۳۴/۹۴۶ درگذشت، و پسرش ابوطاهر اسماعیلی، که عنوان خلیفتی المنصور بالله را اتخاذ کرده بود، جانشین او شد. منصور شخصاً چندین سال علیه ابویزید وارد معرکه کارزار شد. ابویزید در این میان به علت زیاده رویهای جنگجویان خارجی متمرّدش وجهه خود را در میان اهالی افریقیه از دست داده و آنان پشتیبانی خود را از او برگرفته بودند. در سال ۳۳۶/۹۴۷ منصور قاطعانه ابویزید را شکست داد و باقی مانده های جنبش او را قلع و قمع کرد. منصور پس از آنکه دولت فاطمی را از مهلکه نجات داد، خود به مرگی زودرس در ۳۴۱/۹۵۳، در سن سی و نه سالگی درگذشت، در حالی که بیش از هفت سال حکومت نکرده بود.

منصور اولین خلیفه و امام فاطمی بود که در افریقیه متولد شده بود. وی شهری به نام خود به اسم منصوریه ساخت. شهر سلطنتی منصوریه نزدیک روستای صبره در جنوب قیروان قرار داشت، و از سال ۳۳۷/۹۴۸ که منصور در آن اقامت گزید تا زمانی که پسر و جانشین منصور، یعنی معز معز مقار و مسند دولت را در ۳۶۲/۹۷۳ به شهر جدیدالتأسیس قاهره منتقل ساخت، پایتخت دولت فاطمیان بود. منصوریه با کاخها و مسجد الازهر و دروازه هایش سرمشق و الگوی قاهره شد. در روزگاران بعد، منصوریه متروک افتاد و معدن مصالح ساختمانی برای اهالی قیروان شد. امروز از این پایتخت فاطمی چیزی جز آنچه کاوشهای باستانشناسی جدید از طرح و نقشه مدور اصلی آن و دیگر شالوده های ساختمانی از زیر خاک به در آورده، باقی نیست.

اسماعیلیانی طیبی مستعلوی همچنان مرجع اصلی و عمده آنها در امور شرعی و فقهی باقی مانده است. از سوی دیگر، برخوردار بوده اند.

معز تشدید فعالیتهای دعوت اسماعیلی را در بیرون از قلمرو حکومت فاطمیان، وجهه همّت خویش قرار داد، و نیز بر آن بود که بیعت و تبعیت قرمطیان جدیدین را به چنگ آورد. علاوه براین، برای فراهم ساختن شالوده ای مرامی و ایدئولوژیکی برای حکومت فاطمی، معز خط مشی های خود را در امر دعوت بر پایه اهداف دینی - سیاسی خاصی تری قرار داد. تبلیغات قرمطیان که در بحرین، عراق و سرزمینهای ایرانی جریان داشت، عموماً دعوت فاطمی را تضعیف میکرد، و اینکه اسماعیلیان را در نوشته های جدلی اهل سنت، بویژه بعد از غارت مکه به دست قرامطه، به بی دینی و الحاد متهم می ساختند، عمدتاً در نتیجه تعالیم و کارهای قرمطیان بود. شواهدی در دست است که نشان می دهد معتقدات قرمطیان بر عقاید بعضی از جوامع اسماعیلی سرزمین های شرقی نیز که تا این زمان قائل به امامت خلفای فاطمی بودند، اثرات نامطلوب داشته است. و بالاخره، معز می بایست از مزایای جلب سپاهیان نیرومند قرمطی بحرین به طرفداری از خود آگاه بوده باشد، زیرا چنین ائتلافی بخت فاطمیان را در مقابله با عباسیان و طرفداران آنها می افزود.

معز برای نیل به این هدفها ماهرانه و با بصیرت کامل بر قرمطیان نزدیک شد، و از قرار معلوم وجوه مشترک تعالیم آنها را که اکثریت اسماعیلیان نخستین نیز بدانها معتقد بودند، پذیرفت. "ابخصوص وی بار دیگر محمد ابن اسماعیل را به عنوان مهدی یا قائم، البته با تفسیری جدید از نقش وی در این سمت، شناخت. اما چون محمد ابن اسماعیل در دوره ستر ظاهر شده بود نتوانسته بود حجاب از معنای ذریه او بودند. این خلفاء نیز در آغاز، پنهان و مستور بودند، اما با عبدالله المهدی از اختفاء به در آمدند و ظاهر شدند، و اینان تا پایان جهانی جسمانی همچنان بر سر فرمانروایی خواهند بود. به هرحال، دیگر انتظار نمی رفت که محمد ابن اسماعیل به عنوان قائم ظهور کند، زیرا خلفای او، یعنی خلفا و امامان فاطمی، اینک وظایف او را عهده دار شده بودند.

خط مشی دعوت معز تا حدی موفق از آب در آمد، و نهضت فاطمی بیرون از محدوده های دولت فاطمی فعالانه جان گرفت. اما نقشه معز در جذب حلقه ها و محافل قرمطی و خنثیکردن تبلیغات آنها فقط تا حدی موفق بود. بویژه داعی طرفداران فاطمی پیوست. در نتیجه عده زیادی پیروان سجستانی در خراسان، سیستان، مکران و آسیای مرکزی با امام اسماعیلی فاطمی از در بیعت در آمدند. امیر صفاری سیستان خلف ابن احمد (۲۵۲ - ۱۰۰۳ & 393 / 963) سجستانی را به سند نیز پایگاهی قوی و مستحکم به دست آوردند، و در آنجا کیش اسماعیلی تا به روزگار ما باقی مانده است. در حدود سال 347 / 958 بر اثر کوششهای یکی از داعیان فاطمی که توانسته بود یک امیر محلی را به کیش اسماعیلی در آورد، یک امیرنشین و مملکت اسماعیلی در سند تشکیل شد که مقر آن در مولتان (واقع در پاکستان امروز) بود. مولتان به مثابه دارالهیجره اسماعیلیان آن قسمت از شبه قاره هند شد. در این امیرنشین عده کثیری از هندوان به کیش اسماعیلی در آمدند، و در آنجا خطبه به نام معز خواندند. حکومت اسماعیلیان در سند تا سال 396 / 1005 دوام آورد، و در این سال سلطان محمود غزنوی بر مولتان حمله برد و به کشت و کشتار اسماعیلیان پرداخت. اما کیش اسماعیلی در سند زنده ماند، و بعد از آن تحت حمایت سلسله اسماعیلی سومره ها، حکمرانان مستقلی که پایگاهشان در تها ته بود، تقریباً سه قرن دیگر دوام آورد. از آن سوی، نهضت قرمطیان در بعضی از بخشهای ایران، مخصوصاً در دیلم و آذربایجان و نیز عراق دوام یافت. بالاتر از همه، معز نتوانست پشتیبانی قرمطیان بحرین را به دست آورد، و آنان در سال ۲۵۳/۹۶۴ فلسطین و شام را مورد تاخت و تاز قرار دادند، و پس از آن نیز مانعی مؤثر بر سر راه تکمیل نقشه معز برای بسط دعوت اسماعیلی در سرزمینهای شرقی پدید آوردند.

در این میان معز مشغول طرح نقشه های دقیقی برای فتح مصر بود، و این یکی از آرزوهای دیرینه فاطمیان بود که هنوز تحقق نیذیرفته بود. مصر در آن زمان، در میان گردابی از بحرانهای اقتصادی و سیاسی دست و پا می زد؛ و در ۳۵۷/۹۶۸ با مرگ کافور، حکمرانی که به نام سلسله ناتوان اخشیدی قدرت واقعی حکومت را در دست داشت، اوضاع بدتر شد و به هرج و مرج کامل انجامید. در این هنگام داعیان متعدد فاطمی، به عنوان بخشی از نقشه منقاد ساختن مصر بر فعالیتهای خود افزوده بودند، و بویژه داعی ابوجعفر احمد ابن نصر، که بازرگانی ثروتمند بود، دعوت فاطمیان را در فسطاط، پایتخت اخشیدیان، پراکنده ساخت. این داعیان به مردم وعده صلح و آرامش و رفاه و فراوانی تحت حکومت فاطمیان که در آن موقع قوی ترین حکمرانان شمال آفریقا بودند میدادند، و تبلیغ می کردند که آنها می توانند مصر را از این زبونی و بیچارگی رهایی دهند. دولت اخشیدیان چون از عباسیان به کلی مستقل شده بود، دیگر نمی توانست انتظار دریافت کمک از خلیفه بغداد، که موقعیتش در این موقع به وسیله قرامطیان بحرین تهدید می شد، داشته باشد. در چنین اوضاع و احوالی آخرین حکمران اسمی اخشیدی مصر که پس از مرگ کافور با وضعی تزلزل آمیز در فسطاط به فرمانروایی نشسته بود، معز را به مصر فراخواند. نیازی به گفتن ندارد که فاطمیان به سرعت بدین دعوت پاسخ گفتند.

جوهر که اصلاً یک غلام آزاده شده صقلی در خدمت فاطمیان بود، و بر اثر خدمت طولانی به این سلسله، به مقامات و مراتب بالا رسیده بود، به نام معز لشکرکشی به مصر را رهبری کرد. وی قبلاً استعداد و توانایی نظامی و اداری خود را در سرکوب کردن حکمرانان محلی در سراسر مغرب به ثبوت رسانیده بود. سپاهیان فاطمی پس از مراسمی خاص که معز در آن شرکت داشت رقاده را در ربیع الاول سال ۳۵۸/ فوریه ۹۶۹ ترک کردند و حدود چهار ماه بعد به مصر رسیدند. جوهر با هیچ گونه مقاومتی در مصر روبه رو نشد. وی در بیرون فسطاط، در حدود دو کیلومتری شمال مسجد ابن طولون، اردو زد، و بلافاصله با هیأتی از بزرگان و رجال مصر، از جمله قاضی القضاات پایتخت، ابوطاهر ذهلی، داعی ابوجعفر، و سران خاندان های علوی حسنی و حسینی مصر که به نسب علوی خلفا و ائمه فاطمی اقرار داده بودند، داخلی در مذاکرات صلح شد. جوهر امان نامه ای صادر کرد، و در آن استقرار مجدد سنت حقیقی پیامبر، و امنیت راههای زیارتی را تضمین نمود. بعدها فاطمیان بتدریج به معرفی مذهب اسماعیلی، و ضرورت تغییراتی در جنبه های ظاهری بعضی از شعائر و آئینهای دینی پرداختند. اما هرگز به زور برای تغییر مذهب رعایای خود متوسل نشدند، و توده مصریان همچنان سنی و بر مذهب شافعی باقی ماندند، همچنان که جامعه بزرگی از قبطیان مسیحی بر دین خود بماندند. پیش از آمدن فاطمیان به مصر، شیعیان اقلیتی را در آن کشور تشکیل می دادند، و این در اقلیت بودن آنها در سراسر دو قرن که فاطمیان بر آنجا حکومت راندند، به حال خود باقی ماند.

جوهر به عنوان نایب الحکومه فاطمیان چهار سال، یعنی تا ۳۶۲/۹۷۳ بر مصر حکم راند. جوهر همان کاری را که فاطمیان پس از به دست گرفتن قدرت در آفریقه کرده بودند، در مصر کرد یعنی رجال اداری و قضایی دولت پیشین را عمدتاً بر سر کار نگهداشت مانند ابن فرات وزیر، و ابوطاهر ذهلی قاضی القضاات را. اما یک بربر کتامی به عنوان ناظر در کنار دست هر مأمور عالی رتبه دولتی به کارگماشته شد. البته همه این کارها انتقال سریعتر حکومت به دولت فاطمیان و احیای اقتصاد کشور را آسانتر ساخت. جوهر در راستای استراتژی شرقی فاطمیان، در محرم سال ۳۵۹/ نوامبر ۹۶۹ پیکره اصلی قشون فاطمی را به فتح فلسطین و شام گسیل داشت. اما پیروزی فاطمیان در شام دولت مستعجلی بود. قرامطیان بحرین، در اتحاد با آل بویه و دیگر قدرتها، فاطمیان را در ۳۶۰/۹۷۱ در دمشق شکست دادند، و این اولین شکست از شکستهای متعدد فاطمیان در شام بود. حسن الاعتصم، برادرزاده ابوطاهر جنابی و سرکرده نیروهای قرامطی در بیشتر لشکرکشیها که از پیروزی خود و ائتلافی مؤثر متحدانش تشجیع شده بود، اینک به خود مصر حمله کرد و تا دروازه های فسطاط پیش رفت، اما در ۳۶۱/۹۷۱ مجبور به عقب نشینی شد. این رویدادها، آغاز برخوردهای نظامی متعدد میان فاطمیان و قرامطیان بحرین را مشخص ساخت، و استقرار سلطه فاطمیان را بر فلسطین و شام تا چند دهه دیگر به تاخیر انداخت.

در این میان، محلی اردوی جوهر در بیرون فسطاط به سرعت به صورت شهری در آمد که در اول به نام شهر همتای خود در آفریقه که معز هنوز در آنجا اقامت داشت منصوبه خوانده شد. معز خود بر نقشه شهر جدید، که مانند شهر متقدم خود دروازه های شمالی و جنوبی آن به ترتیب باب الفتوح و باب زویله خوانده می شد و نیز مسجدی به نام الازهر داشت، نظارت می کرد. جوهر همچنین دو قصر یکی برای خلیفه و امام فاطمی و یکی برای ولیعهد او، که میان آنها فضایی گشاده وجود داشت، در آنجا ساخت. ساختمانها و سکونتگاههایی نیز برای ادارات دولتی و قشون فاطمی برپا گردید. در تابستان سال ۳۶۱/۹۷۲ معز آماده بود که مقارن دولت فاطمی به مصر منتقل گردد. وی قبل از آنکه به مصر حرکت کند بالگین را به حکومت آفریقه و سراسر مغرب گماشت. بلگین پسر امیر صنهاجه، زیری ابن مناد، بود که در راه خدمت صادقانه به فاطمیان جان خود را از دست داده بود؛ وی بعداً مؤسس سلسله زیریان در مغرب شد.

معز همراه با تمام اعضای خانواده اش و بزرگان اسماعیلی و رؤسای قبایل کتامه، و نیز گنجینه های دولت فاطمی در حالی که قاضی نعمان در کنار او اسب می راند در رمضان سال ۳۶۲/ ژوئن ۹۷۳ از نیل گذشت و به قصرهایی که برای او در پایتخت جدیدش ساخته شده بود در آمد. وی تابوت اجساد پیشینیان خود مهدی، قائم و منصور را نیز با خود آورده بود. پایتخت جدید معز را نامی جدید دادند و آن را القاهرة المعزیه خواندند که برای اختصار قاهره نامیده می شود. با این انتقال، مرحله شمال آفریقایی خلافت فاطمی (۲۹۷-۹۷۳/ 362) به پایان می رسد.

اما خود مصر، چنانکه گفتیم تنها قدمی میانب در استراتژی شرقی که می بایست فاطمیان را به بغداد برساند بود. این

هدف دراز مدت تر، اینک بار دیگر به وسیله شاعر و مداح دربار فاطمیان، ابن هانی اندلسی (فت 362 / 373) در قصیده ای که در تجلیل فتح مصر به دست فاطمیان سرود تکرار می شد.

خلافت معز در مصر فقط دو سال به طول کشید، که آن هم عمدتاً وقف تکمیل حکومت فاطمی در قاهره، و دفع حملات و تاخت و تازهای دیگر قرمطیان شل. وی در ۳۶۵ / ۹۷۵ در پایتخت جدید خود وفات یافت در حالی که دولت فاطمی را به یک امپراتوری با دستگاہی پر توان برای ادامه دعوت تبدیل کرده بود. مقبره او که پیشینیان و جانشینان وی، و نیز دیگر اعضای خاندان فاطمی در آن مدفون شدند با گچبریهای تزیینی و دیوار آویزهای زیبا از جمله دیوار آویز باشکوهی که از ابریشم آبی و طلا بافته شده و مناطق مختلف جهان را با شهرهایشان نشان می داد، و خود معز در سال 353 / ۹۶۴ دستور ساختن آن را داده بود، مزین گشته بود.

عبدالله به رفاده، پایتخت حکومت ابوعبدالله رسید و در آنجا علناً به عنوان خلیفه با وی بیعت شد. عبدالله با لقب المهدی بالله و امیرالمومنین نخستین خلیفه فاطمی گشت و حکومت خود را به نام و یاد دختر محبوب حضرت رسول(ص) دولت فاطمی نام نهاد.

با استقرار دولت فاطمی در افریقیه (تونس امروزی) به رهبری امام حاضر اسماعیلیان، دوره ستر صد و پنجاه ساله تاریخ قدیم اسماعیلی به پایان رسید و دوره کشف طولانی شروع شد [3].

عبدالله در مسند رهبری حکومت، شیوه هایی را به کاربرد که باعث ناراحتی بزرگان کتنامه شد. شیوخ قبیله کتنامه ناخشنودی خود را به ابوعبدالله گزارش دادند و ابوعبدالله آنرا به عبدالله رساند. عبدالله که از موقعیت ابوعبدالله آگاه بود، کم کم همه کارها را از او گرفت و وی را از خود دور ساخت و به تدریج افراد دیگری را بر امور دولت گماشت و بین نظامیان کتنامه و ابوعبدالله جدایی انداخت. عبدالله با دادن اموال به دست آمده از اغلبیان به نظامیان، این اختلاف را بیشتر کرد و بین سران کتنامه تفرقه انداخت. ابوالعباس برادر ابوعبدالله که در امامت و مهدویت عبدالله شک کرده بود، یکی از بزرگان کتنامه را تحریک کرد تا از عبدالله دلیلی برای مهدویت و امامت خود بخواهد، ولی عبدالله به جای دلیل، فرمان قتل وی را صادر کرد. ابوعبدالله دیگر طاقت نیاورد و سیاست عبدالله را نادرست خواند و به عبدالله توصیه کرد که از این کارها دست بردارد. یقیناً اعتراض ابوعبدالله نشانه تغییر دیدگاه وی نسبت به امامت عبدالله است. زیرا بنابر دیدگاه اسماعیلیه، امام معصوم است و کسی حق اعتراض به کارهای وی را ندارد. بنابراین اعتراض ابوعبدالله نشانه تردید شدید وی نسبت به امامت عبدالله المهدی است. قاضی عبدالجبار در تثبیت دلالت النبوة در این زمینه می نویسد: «ابوعبدالله در حضور مردم کتنامه و عبدالله اقرار کرد که اشتباه کرده و عبدالله نه تنها مهدی و امام نیست بلکه شیادی زشت سیرت است» [4].

عبدالله که دیگر متوجه خاطر شده بود دستور داد که در یک روز ابوعبدالله و ابوالعباسی را به قتل برسانند و هر دو در جمادی الثانی سال ۲۹۸ هجری به قتل رسیدند. در اینجا بار دیگر تاریخ تکرار شد و ابوعبدالله و ابوالعباس به سرنوشت ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلال دچار شدند. عبدالله بعد از کشتن آنها تا مدتها در انتظار ظاهر نشدن و شورشی که به نفع ابوعبدالله به راه افتاد به سختی سرکوب شد و عدهای به اتهام گرایش به ابوعبدالله به قتل رسیدند و این چنین عبدالله پایه های حکومت خویش را بر خون یاران صدیق خود بنیان نهاده و محکم بساخت [5].

بعد از قتل ابوعبدالله در سال ۲۹۸ هجری، عبدالله به رتق و فتق امور پرداخته و نگاه خود را به مشکلات خارجی حکومت معطوف ساخت. وی به اطراف لشکر کشید و بعضی از حکومت های محلی را ساقط کرد. عبدالله در فکر فتح مصر بود، ولی هیچ گاه نتوانست به آرزوی خود برسد. او در ساحل شرقی افریقیه شهری به نام مهدیه بنا کرد و در سال ۳۰۸، پایتخت خود را از قیروان بدانجا منتقل کرد. عبدالله پس از سی و پنج سال امامت و بیست و پنج سال خلافت در ربیع الاول ۳۲۲ هجری از دنیا رفت و در مهدیه به خاک سپرده شد و پس از وی پسرش ابوالقاسم محمد با عنوان القائم بامرالله خلیفه فاطمیان شد.

اقتصادی از هم پاشیده شده بود. در سال ۳۵۷ ق کافور فرمانروای قدرتمند مصر از دنیا رفت و نوه وی به حکومت اخشیدیان رسید. در این زمان ابن کلسی، مسؤول امور مالی مصر به فاطمیان پناهنده شد و معز را از آخرین اوضاع و احوال و اخبار مصر مطلع ساخت و معزرا تشویق کرد که در فتح مصر شتاب کند. معز نیز در سال ۳۵۸ ق جوهر را به فرماندهی سپاه خود گماشت و او را راهی مصر کرد. جوهر بعد از چهار ماه راهپیمایی به فسطاط پایتخت مصر رسید و با مقاومتی جزئی وارد فسطاط شد. سیاست جوهر نرمش و عفو بود و مردم را بر جان و مالشان ایمن ساخت و آزادی های دینی را محترم شمرد. وی نام خلیفه عباسی را از خطبه ها حذف کرد و خطبه به نام فاطمیان زد. جوهر لشکر خود را در بیرون فسطاط نگه داشت و شروع به ساختن شهری جدید در شمال فسطاط نمود و آن را قاهره نامید. در سال ۳۵۹ ه شالوده الازهر نهاده شد و مسجد الازهر در سال ۳۶۱ قی به اتمام رسید و در سال ۳۷۸ ه الازهر به یک نهاد تعلیمی و مدرسه تبدیل شد. از سال ۳۵۹ تا ۳۶۳ ه سال ورود معز به مصر، جوهر والی مصر بود و مقدمات ورود معزرا فراهم می ساخت [13].

در سال ۳۵۹ یکی از موفقیت های دیگر معز به دست آمد و امیران محلی مکه و مدینه خلافت معزرا بر این دو شهر مقدس پذیرفته و این تا پایان حکومت فاطمیان برقرار بود. معز در سال ۳۶۱ ق سفر تاریخی خود به مصر را شروع کرد و در رمضان ۳۶۲ ق با تعدادی از اطرافیان به قاهره رسید. معز با رسیدن به قاهره جوهر را از ولایت مصر عزل کرد و نظام مالی مصر را به ابن کلسی سپرد. معز پس از سه سال حکمرانی بر مصر و بیست و چهار سال خلافت درگذشت.